

# امپریالیسم جدید

جان بلامی فاستر

ترجمه احمد سیف

این اکنون باوری فراگیر در میان چپ‌هاست که جهان وارد یک مرحله‌ی جدید امپریالیستی شده است. (1) از نظرگاه ماتریالیسم تاریخی اصلاً عجیب نیست که امپریالیسم تکامل یابد و شکل‌های تازه‌تری بگیرد. امپریالیسم همانند سرمایه‌داری با فرایند دائمی تغییر مشخص می‌شود که از دوران‌هایی کم‌بیش تعریف‌شده می‌گذرد. تا به همین جا وقتی در دهه‌ی 1890 بحث‌های داغی درباره‌ی امپریالیسم در انگلستان در جریان بود از واقعیت تاریخی موجود تحت عنوان «امپریالیسم جدید» نام بردند تا آن را از مرحله‌ی استعماری پیشین امپراتوری بریتانیا متمایز کرده باشند. (2) این کوشش برای بررسی امپریالیسم جدید دوره‌ی 1875 تا 1914 بود که الهام‌بخش فعالیت‌های نوشتاری مارکسیست‌های اولیه از جمله لنین، بوخارین، رزا لوکزامبورگ (و با توفیق کمتر رودولف هیلفردینگ و کارل کائوتسکی) در تکامل نظریه‌ی امپریالیسم شد. البته گزاره‌هایی هم افزوده شده که اندکی بعد در مکتب وابستگی تعدیل شدند.

در مرحله‌ی کنونی سرمایه‌داری - امپریالیسم روشن است که نظریه‌های کلاسیک دیگر به طور مستقیم کاربرد ندارند. اما ریخت‌شناسی امپریالیسم در این نوشته‌های آغازین است که رمز و راز اشکال تکاملی کنونی را روشن می‌کند. همان طور که آتیلیو بورون در 2005 در **امپراتوری و امپریالیسم** می‌گوید «پارامترهای اساسی امپریالیسم» که در کارهای کلاسیک توصیف شده است همچنان اساسی‌اند هرچند «پدیدارشناسی» امپریالیسم تغییر کرده است» (3).

چالشی که در برابر نظریه‌های مارکسی از سیستم جهانی امپریالیستی در زمان ما وجود دارد این است که در ارزیابی خود از ویژگی تاریخی اقتصاد جهانی کنونی همه‌ی ابعاد این دیدگاه‌های کلاسیک را در یاد. در این مقدمه (همان طور که در کل این شماره‌ی نشریه) بحث خواهیم کرد که آنچه جهانی‌سازی نولیبرالی در قرن بیست‌ویکم نامیده می‌شود در واقع محصول تاریخی دگرسانی به سرمایه‌ی مالی - انحصاری جهانی یا چیزی است که سمیر امین امپریالیسم «سرمایه‌داری انحصاری تعمیم‌یافته» (4) نامید. بنابراین، در قرن بیست‌ویکم امپریالیسم به یک مرحله‌ی تازه و پیشرفته‌تر پیوسته با جهانی‌سازی تولید و مالیه رسیده است. این همه در چارچوبی است که استراتژیست‌های ارشد سیاست خارجی امریکا «جنگ‌های سی‌ساله‌ی جدید» نامیده‌اند که واشنگتن برای کنترل استراتژیک بر خاورمیانه و مناطق همجوار در پیش گرفته است: یک امپریالیسم جدید عریان. (5)

## تحلیل کلاسیک مارکسی از امپریالیسم و وابستگی

پیش کشیدن پرسش سیستم جهانی امپریالیستی ضروری می‌سازد که ما میراث نظری نظریه‌پردازان مارکسی از جمله لنین، بوخارین، لوکزامبورگ را در کنار سنت وابستگی و سیستم جهانی بررسی کنیم. (6) بررسی‌های کلاسیک از «امپریالیسم جدید» در فاصله‌ی 1875 تا 1914 همه در ماهیت خود تاریخی بودند، که در آن‌ها توجه عمده بر روی وجوه برجسته‌ی سرمایه‌داری در بیست و پنج سال پایانی قرن نوزدهم و سال‌های آغازین قرن بیستم بود. وجهی از پیچیدگی دیالکتیکی تفسیرهایی از امپریالیسم را که لنین، بوخارین و لوکزامبورگ به‌کار گرفته‌اند می‌توان از گروه مقوله‌های مورد استفاده‌شان مشاهده کرد (البته بین این متفکران تنوع بسیاری بود). از جمله: (1) سرمایه‌ی انحصاری/سرمایه‌ی مالی، (2) سود انحصاری مازاد، (3) تقسیم بین‌المللی کار و بین‌المللی‌کردن سرمایه، (4) تقسیم جهان بین قدرت‌های بزرگ، (5) دولت - ملت به عنوان مشوق منافع جهانی بنگاه‌های انحصاری خودشان، (6) رقابت درونی سرمایه‌داران، (7) جنگ تجاری و ارزی، (8) مستعمره‌ها، نومستعمره‌ها و وابسته‌ها، (9) بحران اقتصادی و گسترش امپریالیستی، (10) صدور سرمایه، (11) جست‌وجو برای بازارهای جدید، (12) مبارزه برای کنترل مواد اولیه‌ی اساسی، (13) ادغام مناطق غیر سرمایه‌داری، (14) نابرابری بین‌المللی مزدها، (15) اشرافیت کار در مراکز امپریالیستی، (16) نظامی‌گری و جنگ، و (17) هژمونی بین‌المللی

طبیعی است که بین نظریه‌پردازان کلاسیک بر این که بر چه نکته‌ای تأکید بورزند اختلاف وجود داشت. نظریه‌ی امپریالیسم در کتاب **انباشت سرمایه لوکزامبورگ و امپریالیسم، بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری لنین** و یا در کتاب **امپریالیسم و اقتصاد جهانی بوخارین** هرکدام بر اساس نظریه‌ی مشخصی درباره‌ی بحران اقتصادی بود. مشکل تحقق ارزش اضافی و رابطه‌ی آن با ادغام سریع مناطق غیر سرمایه‌داری در تحلیل لوکزامبورگ نقش مهمی دارد که برای لنین و بوخارین این‌گونه نبود. لنین و بوخارین بر رشد سرمایه‌داری انحصاری تأکید کرده‌اند که در بررسی لوکزامبورگ عمدتاً حضور ندارد. مشخصه‌ی دیدگاه بوخارین، تمرکز بر روی آن چیزی است که او «تقسیم بین‌المللی کار» و «بین‌المللی شدن سرمایه» می‌نامد. این بوخارین بود که با بازگشت به مارکس بر این نکته تأکید ورزید که سود مازاد انحصاری بنگاه‌های سرمایه‌داری از نرخ بالاتر بهره‌کشی از کار ارزان در کشورهای پیرامونی به دست می‌آید. (7)

بافتنترین نظریه‌های کلاسیک امپریالیسم نظریه‌ی امپریالیسم لنین بود که به عقیده‌ی او «امپریالیسم در کوتاهترین تعریفی که می‌توان از آن به دست داد یعنی مرحله‌ی انحصاری سرمایه‌داری» و به این ترتیب این مرحله‌ی جدید از امپریالیسم زمان خود را به تغییرات در فرایند انباشت گره زد. با پیش‌نگری بسیاری از درگیری‌های ذهنی ما در شرایط کنونی لنین در مقدمه‌ای که بر «امپریالیسم و اقتصاد جهان» بوخارین نوشت یادآور شد:

«در مرحله‌ای که در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم به آن رسیدیم مبادله‌ی کالایی باعث بین‌المللی‌شدن سرمایه شد و در کنارش افزایش چشمگیری در تولید انبوه پیش آمد و در نتیجه انحصار جایگزین رقابت آزاد شد. اشکال حاکم دیگر این نبود که واحد تجاری در داخل یک کشور یا بین کشورها به آزادی رقابت می‌کردند بلکه آنچه نمودار شد ائتلاف بنگاه‌ها، تراست‌ها بود. سرمایه‌ی مالی حاکم نمونه‌وار جهان بود که هم بسیار تحرک دارد و هم قابل‌انعطاف است و بین داخل و در حیطه‌ی بین‌المللی به هم پیوسته‌اند. به‌طور ویژه‌ای فردیت ندارد و از فرایندهای آنی تولید هم مجزا شده است، به‌طور ویژه‌ای تمایل به تمرکز دارد. قدرتی که تا به همین جا به طور جدی متمرکز شده است یعنی چند صد میلیارد و میلیونر همه‌ی سرنوشت جهان را در دست گرفته‌اند.» (8)

بررسی‌های کلاسیک از امپریالیسم در واقع پاسخی بود به دوره‌ای از بی‌ثباتی بین‌المللی که با نزول بریتانیا به‌عنوان قدرت مسلط جهان و صعود کشورهای رقیب، به‌خصوص آلمان و ایالات متحده آمریکا که در پی آن به مبارزه‌ای که به جنگ جهانی اول و دوم منجر شد رسیدیم. نظریه‌ی لنین با پیش‌گزاره‌ی توسعه‌ی ناموزون سرمایه‌داری انحصاری و رقابت بین قدرت‌های گوناگون جهانی برای «هژمونی» ژئوپلیتیک - یعنی برای سلطه (یا دست‌بالاداشتن در) سرزمین‌ها - نه عمدتاً بطور مستقیم برای خود بلکه برای تضعیف رقیب و کاستن از هژمونی رقیب بود. (بلژیک برای مبارزه‌ی آلمان با بریتانیا به‌عنوان یک پایگاه ضروری بود و انگلستان هم به بغداد به‌عنوان پایگاهی در مبارزه‌اش با آلمان نیاز داشت). (9) از این دیدگاه کشورهای منفرد در حالی که مستقل مانده بودند تحت سلطه‌ی قدرت‌های بزرگ بودند و به صورت بازیگران میانی در میان امپراتوری‌های بزرگتر ایفای نقش می‌کردند.

در نزد لنین مبارزه برای هژمونی بر بخش‌های مختلف اقتصاد جهانی نتیجه‌ی تاریخی مبارزه بین دولت - ملت‌ها بر سر تقسیم سیاسی و از آن مهم‌تر اقتصادی جهان بود که از سوی بنگاه‌های انحصاری‌شان به آن ترغیب می‌شدند. به همین دلیل بود که لنین بر اساس بررسی تاریخی خود تز مجرد کائوتسکی راجع به آنچه او «مرحله‌ی بعدی» یا «اولترا امپریالیسم» خوانده بود را رد کرد. به نظر لنین «این موجب توسعه‌ی کارتل عمومی جهانی شد و در نتیجه قدرت‌های بزرگ صنعتی برای بهره‌کشی مشترک از بخش‌های کشاورزی جهان با هم ائتلاف کرده بودند. همان‌گونه که کائوتسکی بیان کرد این تحولات به این شکل درآمد «که کارتل‌سازی به سیاست خارجی‌شان بدل شد: یک مرحله‌ی اولترا امپریالیسم» (10). لنین در واکنش خود سؤال کرد «آیا کسی می‌تواند انکار کند که به صورت انتزاعی یک مرحله‌ی جدید سرمایه‌داری پس از امپریالیسم بیاید، یعنی مرحله‌ی اولترا امپریالیسم، آیا چنین چیزی قابل تصور است؟». پاسخ لنین منفی است. با این وصف، به نظر لنین وقتی که جهان سرشار از «تناقض، منازعه و درگیری و غیره نه فقط اقتصادی که سیاسی و ملی هم هست» این تئوری «اوج «فرصت‌طلبی» اجتماعی - رفرمیستی است.» (11)

باید توجه داشت این فاکت ساده که کتاب لنین تحت عنوان **امپریالیسم بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری** به ما رسید باعث شد تا نسل‌های متعددی از منتقدان نتیجه بگیرند که مفهوم امپریالیسم لنین:

- شامل همه‌ی مراحل سرمایه‌داری نمی‌شود.
- این نقطه‌ی پایانی توسعه سرمایه‌داری بود.

اما هر دوی این تفاسیر که عمدتاً بر عنوان جزوه‌ی لنین تمرکز داشته‌اند نادرست‌اند. لنین انکار نکرد که امپریالیسم می‌تواند منطقاً به مراحل تازه‌ای دگرسان شود، همانند «اولترا امپریالیسم» کائوتسکی. واقعیت تاریخی زمان البته از سرمایه‌داری کم‌توانی که موضوع بحران اقتصادی، جنگ‌های جهانی، و انقلاب‌های سیاسی بود خبر می‌داد و همین باعث شد او باور داشته باشد که ممکن است حاصل آن پیروزی سوسیالیسم باشد که ماهیت معادله‌ی جهانی را تغییر خواهد داد. این ارزیابی به‌طور خارق‌العاده‌ای درست درآمد اگر توجه داشته باشیم به بحران بزرگ سرمایه‌داری در نیمه اول قرن بیستم، که با افول هژمونی بریتانیا همراه بود و همین‌طور شاهد دو جنگ جهانی، رکود بزرگ و انقلاب‌های روسیه و چین هم بودیم. از سوی دیگر لنین وجود مراحل اولیه‌ی آنچه را که او مرحله‌ی امپریالیستی نامید انکار نکرد. انگیزه‌ی لنین با تأکید بر روی امپریالیسم به‌عنوان یک مرحله این نبود که حضور استعمار/امپریالیسم را در طول سرمایه‌داری به پرسش بگیرد بلکه می‌خواست با کسانی که مخالف امپریالیسم بودند مانند جان هابسون و دیگر منتقدان لیبرال که «امپریالیسم را به صورت خطی انتخابی در سیاست عمومی» می‌دیدند که می‌توانست در لحظه‌ای با خطوط دیگر عوض شود مخالفت کند. اما درباره‌ی امپریالیسم جدید 1875 تا 1914 که شامل «بالاترین مرحله» سرمایه‌داری می‌شد بد نیست توجه کنیم که عنوان اصلی جزوه‌ی لنین وقتی در 1917 منتشر شد «امپریالیسم تازه‌ترین مرحله‌ی سرمایه‌داری» بود. (12)

سنت گسترده‌ی وابستگی با گزاره‌هایی چون توسعه‌ی توسعه‌نیافتگی، بیرون کشیدن مازاد اقتصادی از کشورهای پیرامونی، و نیاز به انقلاب و گسست (تا حدودی) از اقتصاد سرمایه‌داری جهانی بلافاصله پس از جنگ جهانی اول در یک چارچوب کلی که با نظریه‌ی امپریالیسم

لنین ایجاد شده بود ظهور یافت. در 1919 لنین در سخنرانی‌اش در «کنگره‌ی سراسری روسیه سازمان‌های کمونیستی شرق» به مبارزه‌ی جهانی بین «همه‌ی کشورهای وابسته» و «امپریالیسم بین‌المللی» اشاره کرد. ولی اساس واقعی نگرش کلی وابستگی ابتدا در دومین کنگره‌ی کمینترن در 1920 ارائه شد که نمایندگانی از کشورهای پیرامونی (عمدتاً آسیا) در آن شرکت داشتند. در این‌جا بود که لنین «پیش‌نویس تزهایی درباره‌ی مسایل ملی و استعماری» را ارائه داد که کمینترن «تزهایی تکمیلی» خود درباره‌ی امپریالیسم و عقب‌ماندگی را به آن اضافه کرد. (13) براساس «تزهایی تکمیلی»:

«سود مازادی که در مستعمره‌ها به دست می‌آید عمده‌ترین حامی سرمایه‌داری مدرن است... امپریالیسم خارجی که بر مردم شرقی تحمیل شده است باعث شد نتوانند همانند هم‌نوعان خویش در اروپا و آمریکا از نظر اجتماعی و اقتصادی توسعه پیدا کنند. نظر به این سیاست امپریالیستی جلوگیری از توسعه‌ی صنعتی در مستعمره‌ها، تا این اواخر طبقه‌ی پرولتاریا - به معنای دقیق کلمه - در این کشورها نمی‌توانست به‌وجود بیاید (در کشورهای پیرامونی و نیمه‌پیرامونی). صنایع دستی داخلی نبود شدند تا برای تولیدات صنایع متمرکز کشورهای امپریالیستی فضا باز شود و جمعیت مجبور شدند به زمین بازگردند برای تولید مواد غذایی و مواد اولیه‌ی دیگر برای صادرات به کشورهای خارجی. سلطه‌ی خارجی مانع توسعه‌ی آزاد نیروهای اجتماعی شد و در نتیجه سرنگونی این سلطه نخستین گام به سوی انقلاب در مستعمره‌هاست.» (14)

این دیدگاه نظری مدتی بعد با کارهای مائوتسه تونگ در چین در 1926 و در کنگره‌ی ششم کمینترن در 1928 گسترش پیدا کرد - آن‌گونه که از سوی واحد پژوهشی اقتصاد سیاسی خلاصه شد - که «شکل استعماری بهره‌کشی سرمایه‌داری مازاد را به مراکز متروپل منتقل می‌کند و جلوی توسعه‌ی نیروهای تولیدی را می‌گیرد.» (15)

دیدگاه جهان‌سوم‌گرایانه‌ی مشابهی پس از جنگ جهانی دوم در کنفرانس معروف باندونگ در 1955 و در کتاب **اقتصاد سیاسی رشد پل باران** (1957) و در تز سمیر امین (1957) - که در آن موقع محقق جوانی بود از مصر که در فرانسه تحصیل می‌کرد - که مدتی بعد به صورت کتاب **انباشت درمقیاس جهانی** توسعه پیدا کرد. در سال‌های 1960 و 1970 نظریه‌ی وابستگی به‌طور عمده با چپ‌گرایان امریکای لاتین هویت می‌یافت که تاریخ درازی در این نوع تحلیل‌ها داشتند (عمدتاً کارهای حوزه کارلوس ماریتی در دهه‌ی 1920) که از انقلاب کوبا و از ایده‌های چه گوارا و همچنین آندره گوندر فرانک، سرمایه‌داری و توسعه‌نیافتگی در امریکای لاتین (1967) تأثیر زیادی گرفت. به این ترتیب می‌توان گفت که نگرش وابستگی در سه قاره از جهان جنوبی و براساس مفاهیم اولیه‌ی لنین توسعه یافت. این یک محصول پیچیده‌ی تاریخی بود از نظریه‌ی کلاسیک مارکسیستی درباره‌ی امپریالیسم، کمینترن در اوایل و بعد پاکیری جنبش جهان سومی در باندونگ و بالاخره انقلاب‌های چین و کوبا. (16)

نظریه‌ی امپریالیسم در سال‌های پایانی قرن بیستم - که به‌طور عمده با دیدگاه وابستگی پیوسته شده بود از ضرورت انقلاب اجتماعی و همان طور که چه می‌گفت از گسست از «قانون ارزش» امپریالیستی که «سرمایه‌ی انحصاری» تحمیل می‌کرد و بر «مبادله‌ی نابرابر» استوار بود سخن می‌گفت. (17) کل تحلیل به‌طور ارگانیکی با امواج متعدد انقلاب در کشورهای پیرامونی مرتبط بود. (18) اگرچه دیدگاه وابستگی گاه بیش از حد ساده‌شده، مکانیکی، و در شکلی تقلیل‌گرایانه ارائه می‌شد ولی واقعیت تاریخی توسعه‌ی وابسته در کشورهای پیرامونی انکارناشدنی بود. همان‌گونه که امین تأکید می‌کند در اقتصادهای جهان سوم که در نتیجه قرن‌ها مداخله‌ی امپریالیستی نامنظم شده‌اند موانع خیلی جدی بر سر راه توسعه‌ی اقتصادی خودگردان و متکی به خود ایجاد شده است. (19) در نتیجه کشورهای بخش جنوبی جهان در تله‌ی ادامه‌ی موقعیتی که می‌توان آن را توسعه‌نیافتگی خواند گرفتار آمده‌اند. بسیاری از این گزاره‌ها را بعدها امانوئل والرشتاین و نظریه‌پردازان اولیه‌ی سیستم جهانی مورد بررسی بیش‌تر قرار دادند و وابستگی به صورت یک چارچوب تحلیلی یک‌دست و بیش‌تر جهانی در اواخر دهه‌ی 1970 و دهه‌ی 1980 درآمد. (20)

بررسی امپریالیسم در این دوره بیش‌تر روی ظهور بنگاه‌های غول‌پیکر چندملیتی - همان طور که در 1966 پل باران و پل سوییزی در **سرمایه‌ی انحصاری** وارسیدند - متمرکز شد. باران و سوییزی با بررسی آمار سرمایه‌گذاری خارجی بنگاه‌های امریکایی از 1950 تا 1963 یادآور شدند که خالص خروجی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از ایالات متحده از ورودی درآمد مستقیم سرمایه‌گذاری 12 میلیارد دلار کمتر بود (بدون محاسبه‌ی هزینه‌ی مدیریت، حق امتیاز، و نقل‌وانتقالات پنهان دیگر). در طول همین مدت شرکت‌های چندملیتی میزان دارایی خارجی خود را - به مدد سرمایه‌گذاری مجدد، وام‌ستانی از بانک‌های خارجی و غیره - 29 میلیارد دلار افزایش دادند. بخش عمده‌ای از این مازادها از سود بالاتر در کشورهای پیرامونی که مازاد سود انحصاری در دسترس شرکت‌ها بود به دست آمد با وجود این که بخش عمده‌ای از سرمایه‌گذاری مستقیم امریکا در کشورهای توسعه‌یافته انجام گرفت. همان‌طور که باران و سوییزی بیان می‌کنند «تنها می‌توان نتیجه گرفت که سرمایه‌گذاری خارجی پیش از آن که امکانی برای به‌کارگیری مازاد تولیدشده در داخل باشد شیوه‌ی کارآمدی برای انتقال مازاد تولیدشده در خارج به داخل کشوری است که به سرمایه‌گذاری مبادرت کرده است.» (21) این نتایج کاربردی در 1969 در کتاب بسیار مهم هری مگداف، **عصر امپریالیسم** - که در آن نشان داده شد نرخ بازده سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی امریکا در کشورهای پیرامونی تقریباً سه‌برابر میزان سرمایه‌گذاری بود - توسعه‌ی بیش‌تری یافت. (22)

نقش هژمونیک امریکا به مثابه یک قدرت نظامی و امپراتوری - همان طور که باران و سوییزی توضیح دادند - از 275 مجموعه‌ی نظامی عمده در 31 کشور که در کل شامل 1400 پایگاه که تقریباً یک میلیون سرباز امریکایی در آن‌ها سکونت دارند مشخص می‌شود. این پایگاه‌ها با دو هدف ایجاد شده‌اند: (1) دورنگری قدرت امریکا و گسترش امپراتوری و بنگاه‌ها و متحدان امریکا و (2) بی‌ثبات کردن کشورهایی که به شوروی و چین وابسته بودند. به علاوه این پایگاه‌ها سکوی پرتاب مداخله‌های نظامی بی‌شماری بودند (چه علنی و چه به‌طور نهانی و پوشیده) در سراسر بخش جنوبی جهان و بخشی از اروپا - از جمله مشارکت در جنگ‌های منطقه‌ای مثل جنگ کره و ویتنام (23).

مگداف با کتاب **امپریالیسم از عصر استعمار تاکنون** که در 1978 منتشر شد نقش تعیین‌کننده‌ی در وحدت نظریه‌های کلاسیک مختلف درباره‌ی امپریالیسم و ایجاد یک نظام تاریخی واحد از نظریات اولیه‌ی مارکسیستی، بررسی وابستگی، انتقاد از هژمونی امریکا و نظامی‌گری آن و همچنین بررسی شرکت‌های چندملیتی ایفا کرد. (24)

اگرچه رقابت بین کشورهای سرمایه‌داری در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم خیلی کمتر شد ولی اغلب نظریه‌پردازان مارکسی کلاسیک امپریالیسم معتقد بودند که شرایط تاریخی سرمایه‌داری جهانی تغییر خواهد کرد و در نتیجه‌ی توسعه‌ی ناموزون شکاف‌های تازه پدید خواهد آمد. در سال 1992 در کتاب **جهانی‌سازی با کدام پایان؟** مگداف هشدار داد: «در مرکز فرایند سرمایه‌داری همیشه نیروهای گریز از مرکز و مرکزگرا با هم همزیستی داشته‌اند و هربار یک نیرو دست بالا را داشته است. در نتیجه، فرصت‌های صلح و مسالمت با فرصت‌های ناهم‌خوانی و خشونت همراه بوده است. به‌طور کلی، سازوکار این تغییرات شامل اشکال مبارزه‌ی اقتصادی و نظامی بوده است که قدرت‌های برتر به پیروزی رسیده و قدرت‌های ضعیف‌تر را به همراهی و ادغام می‌کردند. ولی توسعه‌ی ناموزون به‌زودی حاکم می‌شود و یک دوره‌ی تازه مبارزه بر سر هژمونی آغاز خواهد شد.» (25)

### چپ و لباس جدید امپراتور

پیروزی چشمگیر نظریه‌ی مارکسیستی امپریالیسم در قرن بیستم را می‌توان در قدرت‌اش در واری پدیده‌هایی از این قبیل توضیح داد: (1) نقش سرمایه‌ی انحصاری، (2) رقابت درون سرمایه‌داری که به دو جنگ جهانی منجر شد، (3) هژمونی بین‌المللی به عنوان نیروی ثبات‌آفرین و ثبات زدا، (4) بستن راه توسعه برای بخش عمده‌ای از کشورهای جنوب، (5) بیرون کشیدن مازاد اقتصادی از کشورهای پیرامونی، (6) مداخله‌ی نظامی مکرر، (7) ظهور اشرافیت کارگری در مرکز این نظام، (8) ظهور عناصر وابسته در کشورهای توسعه‌نیافته در اتحاد با سرمایه‌ی خارجی و (9) امواج انقلابی در کشورهای پیرامونی.

ولی در این چند دهه‌ی اخیر به نظر می‌رسد شماری از این پدیده‌ها کاهش یافته و یا به اشکال دیگری درآمده‌اند. گویا در این واقعیت «فراملیتی» جهانی‌شده‌ی نو رقابت درون سرمایه‌داری به صورت مقوله‌ای مربوط به گذشته به نظر می‌رسد. شمار اندکی از کشورهای نوظهور نشان می‌دهند که حتی در شرایط موجود توسعه‌ی سریع اقتصادی امکان‌پذیر است و حتی می‌توان به کشورهای شمال رسید - حداقل در کوتاه‌مدت - اگرچه کم اتفاق می‌افتد که این توسعه‌ای متکی به خود و خودگردان بر اساس بازارهای داخلی باشد. مداخله‌ی نظامی امریکا و همپیمانانش - که در قالب اجتماعی از دولت‌ها پنهان می‌شود - اغلب و (به‌اشتباه) به‌عنوان بازتاب جهانی‌شدن، مبارزه با تروریسم و انسان‌دوستی تعبیر می‌شود. انقلاب برای بریدن از نظام جهانی امپریالیسم به نظر ناممکن می‌رسد، به‌خصوص پس از فروپاشی شوروی و ادغام دوباره‌ی چین در بازارهای جهانی. سلطه‌ی امریکا خود را در صحنه‌ی جهانی چه از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی بازتثبيت کرده است و در تحمیل یک نظام نولیبرالی جهانی نقش رهبری دارد به حدی که بحث‌های پیشین درباره‌ی افول هژمونی امریکا را به پرسش گرفته است. نتیجه‌ی همه‌ی این تحولات این بوده است که چارچوب ذاتی نظریه‌ی مارکسیستی کلاسیک امپریالیسم مورد تردید قرار گرفته است. در سال‌های اخیر این وضعیت به ظهور جایگزین‌های متعدد برای نظریه‌ی کلاسیک خود را نشان می‌دهد؛ مقوله‌هایی چون امپراتوری پسامدرن، سوپر امپریالیسم، سرمایه‌داری فراملیتی و «امپریالیسم جدید» نولیبرالی در مقابل «امپریالیسم نیو دیل».

مایکل هارت و آنتونیو نگری در کتاب **امپراتوری تزیسامدرن** خود را ارائه می‌دهند که امپریالیسم با یک مقوله‌ی بی‌شکل به نام «امپراتوری» جایگزین شده است. به گفته‌ی آن‌ها «امریکا و یا هیچ دولت - ملت دیگری نمی‌تواند مرکز یک پروژه‌ی امپریالیستی باشد» امپریالیسم تمام شده است. هیچ ملتی دیگر نمی‌تواند رهبر جهان باشد به شیوه‌ای که ملت‌های اروپایی رهبر جهان بودند. این نگرش ولی مانع نمی‌شود که همچنان روی نقش مهم و اشنگتن تاکید کنند چون به نظر آن‌ها امریکا تنها قدرتی است که می‌تواند عدالت بین‌المللی را مدیریت کند. ولی امریکا این کار را «نه برای انگیزه‌های ملی بلکه به نام حق جهانی» انجام می‌دهد. امپراتوری را به صورت یک دریای امپراتوری می‌بینند که مرزهای مشخصی ندارد، یک حاکمیت بدون دولت که با جهانی‌سازی نولیبرالی تشدید می‌شود و مشروطیت‌خواهی امریکا در آن نقش برجسته دارد. این پدیده مرکزیت ندارد و هیچ «جای مشخصی» را اشغال نمی‌کند با این وصف با منطق سرمایه‌داری هم‌خوان است.

به گفته‌ی هارت و نگری اگر «امپریالیسم» به پایان نمی‌رسد، مرگ سرمایه‌فرامی‌رسد». تحقق کامل بازار جهانی یعنی پایان امپریالیسم. در واقع جهان به صورت ایالات متحده امریکا تغییر شکل یافته است. بررسی هارت و نگری به‌طور مشخص یک بی‌شکلی پسامدرن است که در آن حتی دولت ملت امریکا هم تحت سلطه‌ی فرایند «منطقه‌زدایی» جهانی‌کردن قرار می‌گیرد. یعنی گسترش قانون اساسی امریکا «در

منطقه‌ای که حدود مرز ندارد» و بازارهای آزاد بدون محدودیت. این امپراتوری بی‌شکل نقیض پسامدرن و دیالکتیکی‌اش را در یک چندگانگی بی‌شکل می‌یابد که در جست‌وجویی نامطمئن برای یک بازار مشترک نامشخص است. (26)

«سوپر امپریالیسم» را ابتدا ارنست مندل در کتاب سرمایه‌داری متأخر در دهه‌ی 1970 مطرح کرد که به احتمال خودگردانی سیاسی در سطح جهانی اشاره داشت که اجازه می‌دهد یک امپراتوری بزرگ در برابر دیگران موقعیت برتر پیدا کند. (27) ولی اهمیت کنونی نظریه‌ی سوپر امپریالیسم به پژوهش‌های مایکل هودسن، پیتر گوئن، لیو پانیچ و سام گیندین مدیون است. در این‌جا تأکید اصلی روی امپریالیسم قدرتمند امریکاست که در آن امریکا همه‌ی رقبای خود را در اروپا و همین‌طور ژاپن با استفاده از ابزارهای متعدد سیاسی، نظامی و به خصوص مالی زیرلوای «امپراتوری امریکا» گرد آورده است. در کتاب پانیچ و گیندین که در 2013 منتشر شد، **ساختن سرمایه‌داری جهانی: اقتصاد سیاسی امپراتوری امریکا**، تأکید بر آن است که توفیق امریکا به این خاطر است که در اوایل قرن بیست‌ویکم «توانسته جهانی را بر اساس تصویر خود ایجاد کند». ولی برخلاف هارت و نگری این متفکران ریشه‌های «سرمایه‌داری جهانی» را در «امپراتوری امریکا» می‌بینند نه یک امپراتوری بدون دولت. (28)

ویلیام رابینسون و لزی اسکلیور در معرفی اولترا امپریالیسم - یعنی جهانی که در سلطه‌ی سرمایه‌ی بین‌المللی قرار دارد با «دولت فراملیتی» و «طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملیتی» از دیگران پیشی گرفته‌اند. در این نگرش در نتیجه‌ی جهانی‌سازی اقتصادی، دولت - ملت و بورژوازی ملی - حتی در مورد ایالات متحده امریکا - اهمیت هر روز کمتری دارند. امپریالیسم در مفهوم کلاسیک‌اش دیگر مقوله‌ی معنی‌داری نیست، چون در همه‌ی سطوح فراملیتی‌شدن سرمایه‌داری جایگزین آن شده است. به گفته‌ی رابینسون «جهانی‌سازی شامل سرکوب دولت - ملت به‌عنوان یک اصل سازمان‌دهی زندگی اجتماعی در تحت سرمایه‌داری می‌شود». در این رویکرد سرمایه‌ی فراملی است که ارنستو اسکره پانته در **امپریالیسم جهانی و بحران بزرگ** بر این باور است که همان نگرش کائوتسکی درباره‌ی اولترا امپریالیسم تجدید شده است. (29)

**امپریالیسم جدید** هاروی با همه‌ی این نگرش‌ها تفاوت دارد در این دیدگاه اقتصاد سیاسی کنونی جهان دو گزینه ارائه می‌کند «امپریالیسم جدید» نولیبرالی و بسیار مطلوب‌تر از آن «امپریالیسم نیودیل». هسته‌ی اصلی مباحثات هاروی علیه جهانی‌سازی نولیبرالی است که به عقیده‌ی هاروی نیرویی است که اقتصاد جهان و موجودیت اجتماعی را به شیوه‌ای تجدیدساختار کرده که با سرمایه‌ی ره‌اشده از مقررات، خصوصی‌سازی و کالایی‌شدن جور دربیاید. به عقیده‌ی هاروی، تناقض مرکزی انباشت امروز، (که در واقع واژگانش را از باران و سوییزی وام می‌گیرد) این تمایل به ظهور بحران «اضافه‌انباشت» و به همراه آن «کمبود فرصت‌های مطلوب برای سرمایه‌گذاری سودآور» یا آن چیزی است که «مشکل جذب مازاد» می‌خواند. پاسخ بدیع سرمایه به این مشکل اضافه‌انباشت، به عقیده‌ی هاروی که از دیدگاهی نولوکزامبورگی بحث می‌کند، کشف یک «منطقه‌ی بیرونی» جهانی (در واقع همان چیزی که لوکزامبورگ مناطق غیر سرمایه‌داری می‌نامید) است - زنجیره‌ای گسترده از بخش‌های کالایی‌نشده که می‌تواند شامل سلب مالکیت بشود؛ یعنی فرایندی که هاروی «انباشت به مدد سلب مالکیت» می‌نامد. در این‌جا مباحث مارکس درباره‌ی انباشت بدوی - که هدفش بررسی توسعه‌ی اولیه‌ی سرمایه‌داری در اروپا بود - به همه‌ی اشکال سلب مالکیت در یک چارچوب فضایی - زمانی تعمیم داده می‌شود که شامل «زور، تقلب، غارت، تصاحب قهری اموال» است. (30)

ولی انباشت به مدد سلب مالکیت - به معنای منطق سلب مالکیت همه‌ی واقعیت‌ها به نفع انباشت سرمایه - مطابق تعریف خود هاروی آن قدر انتزاعی است که می‌تواند به‌سادگی به پدیده‌های متفاوتی چون غارت صندوق‌های بازنشستگی دولتی، خصوصی‌سازی مدارس، کمک مالی به سرمایه‌ی مالی، ضبط زمین در جهان، کالایی‌سازی رسانه‌های اجتماعی، و انهدام و بازارگر کردن همه‌ی دارایی‌های عمومی در پیوند با محیط زیست بشود. در نتیجه، به‌سادگی می‌تواند از اشکال متعدد عینی - که در واقع از نظر تاریخی مد نظر تئوری امپریالیسم بود - جدا شده حتی از تئوری‌های مارکسی استنمار هم فاصله بگیرد.

مسئله‌ی «امپریالیسم جدید» به این ترتیب و به این عبارت، به مسئله‌ی نولیبرالیسم و یا به سرمایه‌داری ویژه‌ای که به‌طور بدخواهانه‌ای ظهور یافته و به اشکال بدیعی از بهره‌کشی دست می‌زند، تقلیل می‌یابد.

بدیل تاریخی انباشت به مدد سلب مالکیت امپریالیسم نولیبرالی در محدوده‌ی سرمایه‌داری، به عقیده‌ی هاروی، «بازگشت به نوع خیرخواهانه‌ی امپریالیسم «نیودیل» است که همان‌گونه که کائوتسکی می‌گفت ترجیحا با نوعی ائتلاف بین قدرت‌های سرمایه‌داری خود را نشان می‌دهد. در این‌جا هاروی می‌گوید:

«واضح است که در مقطع کنونی باید برای ساختن یک «نیودیل» تازه به رهبری ایالات متحده امریکا و اروپا - چه در داخل و چه در حیطه‌ی بین‌المللی - جنگید. و این فکر که با ترغیب کافی و توافقات درازمدت زمان و مکانی، می‌توان مشکلات اضافه‌انباشت را برای چند سال تخفیف داد. در نتیجه نیاز به انباشت به مدد سلب مالکیت کمتر خواهد شد که می‌تواند مشوق نیروهای دموکراتیک، پیشرو و انسانی بشود که تحت این دستاورد متحد شوند و آن را سرانجام به یک واقعیت عملی تبدیل کنند. به نظر می‌رسد در مقایسه با نظامی‌گری عربان امپریالیسم که نهضت نومحافظه‌کاران در ایالات متحده امریکا ارایه می‌کند، این مسیر امپراتورمآبانه خیرخواهانه است و به‌مراتب خشنوت کمتری دارد. (31)

ولی دلایل این که یک «امپریالیسم جمعی» جدید به رهبری ایالات متحده امریکا و در تحت لوای یک نیو دیل جدید در عمل «مسیر امپراتورمآبانه‌ی خیرخواهانه» است - به‌خصوص در پیوند با منابع بخش جنوبی جهان و در مقایسه با امپریالیسم نولیبرالی و واشنگتن کنونی توضیح داده نمی‌شود. (32) از یک دیدگاه سوسیالیستی به‌یقین پرسش برانگیز است که آیا هیچ سیاست امپریالیستی چیزی است که «برایش باید جنگید.»

### امپریالیسم سرمایه‌ی مالی - انحصاری

نگرش واقع‌بینانه و همه‌جانبه‌ی مارکسی به مسئله‌ی امپریالیسم در این دوره و زمانه - که بر پارامترهای اساسی نظریه‌ی کلاسیک مارکسیستی استوار باشد و همچنین تغییر شرایط تاریخی را در نظر بگیرد باید بر مقوله‌ی انباشت سرمایه تمرکز کند. در اینجا واقعیت اساسی انتقال صنایع در دهه‌های اخیر از بخش شمالی جهان به بخش جنوبی آن است. در دهه‌ی 1980 سهم کشورهای در حال توسعه در اشتغال صنعتی جهان 52 درصد بود که در 2012 این رقم به 83 درصد افزایش یافت. (33) در 2013 سهم کشورهای در حال توسعه و در حال گذار در سرمایه‌گذاری خارجی ورودی 61 درصد از کل جهان بود. این نسبت در 2006 تنها 33 درصد و در 2010 هم 51 درصد بود. (34)

آنچه باید توضیح داد این است که با وجود این انتقال چشمگیر صنعت به کشورهای پیرامونی شرایط اولیه‌ی مرکز و پیرامون همچنان برقرار است. این مسئله به این صورت بازتاب دارد که کشورهای بخش جنوبی جهان بطور کلی و اگرچنین (از جمله هنگ کنگ، ماکائو، و ایالت تایوان را کنار بگذاریم) هنوز نتوانسته‌اند از نظر اقتصادی با کشورهای مرکز هم‌تراز شوند. از 1970 تا 1989 متوسط تولید ناخالص داخلی سرانه در کشورهای در حال توسعه - به استثنای چین تنها شش درصد تولید سرانه‌ی ناخالص داخلی در کشورهای گروه هفت بود ( ایالات متحده امریکا، ژاپن، آلمان، فرانسه، بریتانیا، ایتالیا و کانادا). برای دوره‌ی 1990 تا 2013 این رقم به 5.6 درصد کاهش یافت. در عین حال برای 48 کشور با کمترین سطح توسعه، تولید ناخالص سرانه در طول همین مدت از 1.5 درصد به 1.1 درصد کاهش یافت (چین به‌عنوان عمده‌ترین کشور نوظهور مهم‌ترین استثنا برای این روند کلی است. اگر چین را در میان کشورهای در حال توسعه حساب کنیم رشد متوسط درآمد سرانه‌ی کشورهای در حال توسعه نسبت به کشورهای گروه هفت از 4.7 درصد در دوره‌ی 1970 تا 1989 به 5.5 درصد در دوره‌ی 1990 تا 2013 می‌رسد. (35)

در 2014 اکونومیست گزارش کرد که نشانه‌هایی که در دهه‌ی آغازین این قرن نشان می‌داد که کشورهای نوظهور بدون در نظر گرفتن چین دارند به کشورهای ثروتمند می‌رسند «ادامه‌دار» نبودند. با اشاره به بیانیه‌ی 1997 لنت پریش، اقتصاددان ارشد بانک جهانی، که گسترش شکاف درآمدی بین کشورهای فقیر و غنی «وجه اصلی تاریخ اقتصادی مدرن است» اکونومیست اعلام کرد که این روند خود را یکبار دیگر تثبیت کرده است. اکونومیست تأکید کرد که با نرخ رشد کنونی در جهان در حال توسعه، برای کشورهای در حال توسعه‌ی نوظهور (بدون چین) بیش از یک قرن لازم است - احتمالاً حتی بیشتر یعنی شاید تا سه قرن - تا به سطح درآمد در کشورهای ثروتمند برسند. (36) دلیل معکوس شدن روند در کشورهای در حال توسعه و نوظهور - که برای دهه‌ها باور بر این بود که در حال بهبودند - گذشته از پی‌آمدهای بحران بزرگ مالی به اثرات متناقض برون‌سپاری فعالیت‌های تولیدی صنعتی از سوی بنگاه‌های فراملیتی - با هدف بهره برداری از نابرابری‌های موجود در جهان به‌ویژه در پیوند با کار بستگی دارد. در ادبیات بنگاه‌های مالی تحت عناوین مختلفی بیان می‌شود «برون‌سپاری» هزینه‌های کار، «آر بی تراژ نیروی کار جهانی»، «آر بی تراژ کار ارزان» و یا به‌سادگی «استراتژی کشور ارزان». (لاول بریان - رییس دفتر فصل‌نامه‌ی مک کینسی در نیویورک در 2010 نوشت:

«هر بنگاهی که تولید یا فعالیت‌های خدماتی‌اش را در یک کشور نوظهور که سطح مزدها در آن پایین است برون‌سپاری کند در پیوند با هزینه‌های کار فایده‌ی زیادی خواهد برد. حتی امروز هزینه‌ی کار در چین یا هندوستان تنها درصد کمی (اغلب کمتر از یک سوم) هزینه‌ی کار در جهان توسعه‌یافته است. با این همه بازدهی کار در چین و هندوستان دائماً در حال افزایش است و در بعضی حوزه‌های مشخص (به‌عنوان مثال مونتاز فناوری پیشرفته در چین و یا توسعه‌ی نرم‌افزارها در هندوستان) بازدهی برابر و حتی در مواردی بیش از بازدهی کار در میان کشورهای ثروتمند است.» (37)

این وضعیت به این معناست که نه فقط هزینه‌ی واحد کار به‌طور کلی کمتر است بلکه در حوزه‌هایی که با رشد بازدهی مواجه هستیم هزینه‌ی واحد کار بسیار کمتر خواهد شد. به گفته‌ی فصل‌نامه‌ی مک‌کینسی به سرمایه‌گذاران‌اش، این کار ارزان با بازدهی بالا در کشورهای در حال توسعه و نوظهور به تعداد صدها میلیون و حتی میلیاردها نفر در دسترس است در حالی که کل نیروی کار در امریکا تنها 150 میلیون نفر است.

در پس این مزد پایین در کشورهای پیرامونی همه‌ی تاریخ امپریالیسم نهفته است و این واقعیت که در 2011 کل ارتش ذخیره‌ی کار در جهان (یعنی بیکارها، مشاغل نامطمئن، از نظر افراد غیرفعال) در جهان حدود 2.4 میلیارد نفر است در حالی که نیروی کار فعال در جهان تنها 1.4 میلیارد نفر می‌شود. این ارتش ذخیره‌ی کار - عمدتاً در بخش جنوبی جهان - در بخش شمالی جهان هم در حال افزایش است که باعث می‌شود تا درآمد کار در مرکز و در پیرامون پایین نگاه داشته شود و باعث می‌شود مزد در کشورهای پیرامونی کمتر از میانگین ارزش نیروی کار جهانی باشد. (38)

بررسی پانکج قیماوات، استراتژیست مدیریت، در کتابی که در 2007 منتشر کرد - بازتعریف استراتژی جهانی - نشان می‌دهد که صرفه‌جویی وال مارت از تبادل کار در چین حدوداً 15 درصد است و صرفاً در حدود 30 تا 45 درصد کل سود عملیاتی وال مارت در 2006 را شامل می‌شود (که به آن درآمد عملیاتی هم می‌گویند یعنی درآمد بنگاه منهای هزینه‌های عملیاتی پیش از پرداخت مالیات و بهره‌ی وام‌ها). استراتژی کشوری که در آن هزینه پایین است به‌خصوص برای مرحله‌ی مونتاژ در کالاهای صنعتی بسیار مهم است که در تولید جهانی کار برترین مرحله‌ی تولید است. بخش عمده‌ای از تولید برای صادرات به‌وسیله‌ی شرکت‌های فراملیتی در چین عمدتاً کارهای مونتاژ است که در آن کارخانه‌های چینی به‌شدت به کار ارزانی که از بخش روستایی مهاجرت می‌کنند تکیه دارند (به آن می‌گویند جمعیت سیال) که عملیات مونتاژ را انجام بدهند. بخش عمده‌ی اجزا درجهای دیگر تولید می‌شود ولی برای مونتاژ نهایی وارد چین می‌شود. کالاهای مونتاژ شده هم عمدتاً به کشورهای سرمایه‌داری عمده صادر می‌شود. ( اگرچه برای این کالاها بازار داخلی چین هم در حال گسترش است.)

اگرچه شرکت‌های چینی از این صادرات درآمد دارند ولی برنده‌ی اصلی شرکت‌های فراملیتی هستند. برای نمونه، اپل تولید قطعات آیفون خود را به شماری از کشورها واگذار می‌کند ولی مونتاژ نهایی در چین به‌وسیله‌ی فاکس کان صورت می‌گیرد. عمدتاً به خاطر مزد بسیار پایینی که برای فعالیت‌های شدیداً کارطلب مونتاژ پرداخت می‌شود سود اپل از آیفون 4 در 2010 برابر با 59 درصد از قیمت فروش آن بوده است. از قیمت فروش آیفون درصدی که نصیب کارگران در چین می‌شود - جایی که فعالیت‌های مونتاژ صورت می‌گیرد - نسبت بسیار ناچیزی است. برای هر آیفون 4 که در 2010 از چین به آمریکا وارد می‌شد و بهای خرده‌فروشی‌اش 549 دلار بود در حدود 10 دلار هزینه‌ی کار بود که در تولید قطعات و مونتاژ در چین صرف می‌شد که در واقع 1.8 درصد از بهای فروش آن است. (39)

به عنوان بیان این روند عمومی، پیمان‌سازی فرعی (که در محافل مالی آن را شیوه‌ی تولید بین‌المللی بدون استفاده از سرمایه‌ی خود هم نامیده‌اند) در تولید کالاهایی چون اسباب بازی، کالاهای ورزشی، کالاهای مصرفی الکترونیکی، قطعات خودکار، کفش، و لباس این شیوه‌ی تولید در میان بنگاه‌های فراملیتی بسیار متداول است. این نوع قرارداد مجدد با شرایطی که بنگاه‌های فراملیتی تعیین می‌کنند در بخش خدمات هم به‌کار گرفته می‌شود. مراکز پاسخ‌دهی تلفنی که در 2002 تصمیم گرفته شد از ایرلند به هندوستان منتقل شود موجب شد تا میزان مزدی که به کارگران پرداخت می‌شود 90 درصد کاهش یابد. (40)

به گفته‌ی زاهد حسین، اقتصاددان ارشد بانک جهانی، در صنعت پوشاک بین‌المللی که در آن تولید تقریباً به‌طور کامل در بخش جنوبی جهان صورت می‌گیرد هزینه‌ی مستقیم کار به‌ازای هر واحد لباس تقریباً یک تا سه درصد بهای خرده‌فروشی آن است. هزینه‌ی مزد برای یک تی‌شرت گل‌دوزی شده که در جمهوری دومینیکن تولید می‌شود در حدوداً 1.3 درصد بهای خرده‌فروشی آن در امریکاست. به همین ترتیب هزینه‌ی کار - از جمله کار سرپرست خط تولید - برای یک پیراهن بافتنی که در فیلیپین تولید می‌شود 1.6 درصد بهای خرده‌فروشی است. هزینه‌ی کار در کشورهای چینی، هندوستان، اندونزی، ویتنام، کامبوج و بنگلادش به‌مراتب از آن‌چه در بالا گفته شد کمتر است. (41) در نتیجه ارزش مازادی که از این کارگران اخذ می‌شود بسیار چشمگیر است ولی این واقعیت با این که سهم عمده از «ارزش ایجاد شده» را به فعالیت‌هایی چون (بازاریابی، توزیع، حقوق مدیران) در کشورهای واردکننده‌ی ثروتمند نسبت داده و از هزینه‌ی مستقیم تولید کنار می‌گذارند کتمان می‌شود. در 2010 خرده‌فروشی سوئدی هنس و ماوریتس از قرارداد دوم خود در بنگلادش تی‌شرت را به قیمتی می‌خرید که سهم کارگران به ازای هر تی‌شرت تنها دو تا پنج سنت (یورو) بود. (42)

نایک که آغازگر شیوه‌ی تولید بین‌المللی بدون استفاده از سرمایه‌ی خود است همه‌ی تولید خود را به صاحبان قرارداد دوم در کشورهای چینی، کره جنوبی، چین، اندونزی، تایلند و ویتنام برون‌سپاری می‌کند. در 1996 یک لنگه کفش نایک که از 52 قطعه ساخته شده بود با قرارداد دوم در پنج کشور مختلف تولید می‌شد. کل هزینه‌ی مستقیم کار برای تولید یک جفت کفش بسکتبال نایک که در امریکا به قیمت 149.50 دلار به فروش می‌رفت تنها یک درصد یا 1.50 دلار بود. (43)

امپریالیسم در ضمن درگیر مسابقه برای دستیابی به منابع هم هست به‌خصوص منابع استراتژیک انرژی، مثل هیدروکربن‌ها و همین‌طور اغلب فلزات اساسی و همین‌طور هر آن‌چه که برای زندگی لازم است، غذا، جنگل‌ها، زمین و حتی آب. برای کشورهای سرمایه‌داری عمده مسئله‌ی محدودیت‌های محیط زیست به این صورت تعبیر شد که باید منابع را در بخش جنوبی جهان کنترل کنند. عمده‌ترین مورد امپریالیسم منابع طبیعی آن چیزی است که ریچارد هاس (رییس هیئت مناسبات خارجی در 12 سال گذشته و پیش از آن رییس طرح‌ریزی سیاست‌پردازی در وزارت امور خارجه زیر ریاست کالین پاول در طول اشغال عراق در 2003) آن را جنگ سی ساله‌ی جدید در خاورمیانه نامیده است که هدف از آن کنترل بخش عمده‌ای از عرضه‌ی نفت جهانی است. به‌علاوه این جنگ سی‌ساله‌ی جدید بخشی از استراتژی بزرگ ناتو به رهبری امریکا برای این است که بخش بزرگی از این هلال ژئوپلیتیک که «هلال بی‌ثباتی» نامیده می‌شود از شرق اروپا و بالکان تا خاورمیانه و شمال افریقا تا آسیای مرکزی را که منطقه‌ی نفوذ سه‌گانه بود تحت کنترل دربیآورد، یعنی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های اولیه 1990 عقیده بر این است که همه‌ی این مناطق را می‌توان قاپید. (44) در این 25 سالی که از سقوط اتحاد جماهیر شوروی می‌گذرد این تهاجم امپراتوری به‌حدی خشن و تجاوزگرانه بود که چیزی نمانده به صورت جنگ سرد دوم با روسیه در حال شکل‌گیری باشد.

مسابقه‌ی تشدیدشونده بر سر منابع در این مبارزه‌ی ژئوپلیتیک کنونی به موج تازه‌ای از استخراج منابع منتهی شده است که به همه‌ی گوشه‌های کره‌ی زمین سرک می‌کشد، و به‌طور روزافزونی در قطب شمال صورت می‌گیرد؛ جایی که آب شدن یخ به خاطر تغییرات آب و

هوایی به عرصه‌های تازه‌ای برای جست‌وجو برای نفت منجر شده است. به گفته‌ی مایکل کلیر، تحلیل‌گر انرژی این مبارزه برای منابع جهانی تنها می‌تواند در یک جهت متحول شود:

«انباشت نارضایتی و ناراحتی در میان قدرت‌های بزرگ که از تعقیب رقابت‌آمیز انرژی در میان‌شان برمی‌خیزد هنوز به آنجا نرسیده است تا یک برخورد خشنونت‌آمیز بین آن‌ها یا گروه‌هایی از آن‌ها محتمل باشد. اما ترکیب دو روند کلیدی - گسترش ناسیونالیسم در پیوند با انرژی و انباشت بدخواهی بین بلوک‌های چین - روسیه و امریکا - ژاپن باید به عنوان علامت‌های خطر در آینده به حساب آید. هرکدام از این پدیده‌ها ممکن است ریشه‌های مخصوص به خود را داشته باشند، ولی در یک مبارزه‌ی رقابت‌آمیز بر سر مناطق اصلی تولید انرژی در دریای خزر و خلیج فارس و دریای شرق چین دارند درهم ادغام می‌شوند. اگر رهبران ملی از ازدست رفتن یک منطقه‌ی اساسی به رقیب واهمه دارند و اگر فکر کنند که عرضه‌ی انرژی جهان ممکن است ناکافی باشد در یک منطقه‌ی «نفت‌خیز» آنها ممکن است به یک کار غیرعقلایی دست زده به نمایش قدرت بپردازند که ممکن است زنجیره‌ای از حوادث را به جریان بیندازد که کنترل نهایی‌شان ممکن نباشد. بحران موشکی کوبا در 1962 و حوادث جدیدتر به رهبران ملی امکان داده تا برای مدیریت این اوضاع مخاطره‌آمیز تجربه پیدا کنند. ولی در سال‌های اخیر پیش نیامده است کسی بداند در شرایطی که قدرت‌های متجاوز که برای منابع ارزشمند که روزبه‌روز کمیاب‌تر می‌شوند رقابت می‌کنند چه باید کرد، به خصوص در مناطقی که به‌طور جدی بی‌ثبات‌اند و تا به همین جا به مرزهای درگیری رسیده‌اند. جلوگیری کردن از یک مبارزه‌ی پیچیده از این نوع که به صورت یک قتل‌عام تصورناشدنی دربیاید در بهترین حالت‌ها به خونسردی زیادی نیاز دارد. ولی کنترل شرایط وقتی شرایط شروع به بدتر شدن می‌کند بعید نیست از قابلیت رهبران بسیار هوشمند و کارآ هم فراتر برود.» (45)

پیدایش منابع تازه از سوخت فسیلی در سال‌های اخیر بخشی از جست‌وجو برای منابع هیدروکربنی در جهان است و اگرچه به‌طور موقت نگرانی در مورد عرضه را تخفیف می‌دهد (بخصوص در پیوند با استفاده از فناوری شکافت با آب برای کسب منابع انرژی فسیلی (fracking) ولی به‌طور عینی هنوز مبارزه‌ی جهانی برای منابع سوختی فسیلی را تغییر نداده است.

از نظر اقتصادی، حرکت سرمایه‌داری انحصاری تعمیم‌یافته به بیرون با مبارزه‌ی رقابتی برای موقعیت هزینه‌ی پایین از طریق دست‌آوری کار در اقتصاد جهان و به‌طور روزافزونی مواد اولیه‌ی کم‌بابت‌تر شده و رانت انحصاری که همه‌ی این‌ها تولید می‌کنند تشدید شده است. نتیجه همان طور که دیده‌ایم شامل صرفه‌جویی‌های حیرت‌انگیز در هزینه‌ی تولید برای انحصارهای منفرد است که حاشیه‌ی سود روزافزونی ایجاد می‌کند که در ترکیب با اشکال سنتی باج‌ستانی به سرریز شدن بیش‌تر رانت امپراتوری به مرکز این نظام منجر می‌شود. میزان واقعی مازاد ضبط شده در پیچیدگی فوق‌العاده زنجیره‌ی ارزش، نرخ مبادله، حساب‌های مخفی و از همه مهم‌تر در ماهیت محاسبه‌ی تولید ناخالص داخلی در نظام سرمایه‌داری پنهان می‌شود (46). بخشی از این رانت امپریالیستی در کشورهای پیرامونی باقی می‌ماند و به مرکز منتقل نمی‌شود و در واقع پرداختی به طبقه‌ی حاکم محلی است به خاطر نقشی که در این بازی جهانی شده ایفا می‌کنند. در حدود 21 تریلیون دلار از این باج جهانی در حال حاضر در جزایر بهشت مالیاتی «در پناهگاه سنگربندی شده‌ی مالیاتی بزرگ» پارک شده است. (47)

ولی در مرکز اقتصاد سرمایه‌داری تمایل به رکود اقتصادی خود را به‌طور روزافزونی از اواسط دهه‌ی 1970 نشان داده است. در موارد مکرر کوشیدند با افزودن بر بودجه‌ی نظامی و با امریکا به‌عنوان موتور این حرکت - نظام را به تحرک وادارند. (48) ولی در عمل این استراتژی کاربرد محدودی دارد چون اگر قرار باشد این انگیزه برای واداشتن نظام به حرکت کافی باشد باید در ابعاد تدارک برای یک جنگ جهانی صورت بگیرد.

در این شرایط، از آنجا که شرکت‌های فراملیتی در دهه‌های 1970 و 1980 کوشیدند با وجود کم‌تر شدن فرصت برای سرمایه‌گذاری نه فقط مازاد اقتصادی‌شان را حفظ کنند بلکه آن را گسترش بدهند مازاد فوق‌العاده‌ی خود را در بخش مالی سرمایه‌گذاری کردند تا از تبدیل هر جریان درآمدی که در تصور بگنجد به اسناد مالی بهره ببرند و نرخ بازده بالا داشته باشند و داشتند. تمرکز روزافزون (ادغام و تحصیل دیگر بنگاه‌ها) و بدهی‌های تازه ایجاد شده، اسناد مالی که جریان درآمدی وام‌های مسکن موجودند و بدهی‌های مصرف‌کنندگان که باعث شد وام‌های تازه به وام‌های پیشین اضافه شود و صدور وام‌ها و سهام تازه که از درآمدهای انحصاری بالقوه‌ی آینده‌ی حق ثبت‌ها و دیگر دارایی‌های فکری به دنبال یک‌دیگر آمده‌اند. بخش مالی هر نوع ابزار مالی را که لازم بود و می‌توانست یک جریان احتمالی درآمدی ایجاد کند ابداع کرد - از جمله مبادله‌ی همین ابزارهای مالی - و نتیجه همان‌طور که مگداف و سوئیزی در مراحل اولیه‌ی این فرایند نشان دادند در اواخر دهه‌ی 1970 تا دهه‌ی 1990 «پدید آوردن گسترشی خارق‌العاده در رونمای مالی اقتصاد سرمایه‌داری بود.»

مالی‌گرایی اقتصادی سه‌پی‌آمد عمده داشت. نخست باعث جدایی بیش‌تر در زمان و مکان - اگرچه جدایی کامل غیرممکن است - بین «انباشت دارایی» - یعنی ادعاهای مالی انباشت‌شده‌ی ثروت - و سرمایه‌گذاری واقعی - یعنی انباشت سرمایه شد. یعنی این که اقتصادهای عمده‌ی سرمایه‌داری با فرایند درازمدت گردهم آمدن ثروت مالی که از رشد اقتصادی‌شان بیش‌تر است روبه‌رو شده‌اند (پدیده‌ای که اخیراً در بررسی نئوکلاسیکی توماس پیکتی بر آن تأکید شد) که نتیجه‌اش نظم سرمایه‌داری بی‌ثبات در مرکز است که به صورت افزایش چشمگیر بدهی به نسبت تولید ناخالص داخلی خود را نشان می‌دهد. دوم این که فرایند مالی‌گرایی (در کنار انقلاب در ارتباطات و فناوری دیجیتال) اساس تعمیق و گسترش تولید کالایی در سرتاسر کره‌ی زمین می‌شود که اقتصادهای در مرکز دیگر به اندازه‌ی گذشته مرکز جهانی تولید صنعتی و انباشت سرمایه نیستند بلکه به نقش‌شان به عنوان مرکز کنترل مالی و انباشت دارایی تکیه دارند. این به غصب جریان درآمدی کالایی در سرتاسر اقتصاد جهانی از جمله کالایی کردن بخش‌های بیش‌تر - عمدتاً خدمات که به‌طور ناقص کالایی شده بود، مثل ارتباطات،



آموزش و خدمات بهداشتی. سوم، «مالی‌گرایی فرایند انباشت سرمایه» همان‌طور که سوییزی می‌گفت باعث شکنندگی بیشتر اقتصاد سرمایه‌داری جهانی شد که هرچه بیشتر به رشد یک روبنای مالی - درمقایسه با بنیان تولیدی‌اش - وابستگی داشت و نتیجه هم این شد که کل نظام در معرض ظهور حباب‌های مالی قرار گرفت که گاه و بی‌گاه می‌ترکند و ثبات سرمایه‌داری جهانی را به مخاطره می‌اندازد - یعنی آنچه که با بحران بزرگ مالی 2007 تا 2009 پیش آمد. امریکا با توجه به سلطه‌ی مالی‌اش، در موقعیت منحصربه‌فردی است که می‌تواند بحران اقتصادی‌اش را به اقتصادهای دیگر منتقل کند - تا اندازه‌ای حتی به کشورهای جنوبی. همان‌طور که یانینس وارفاکیس در The Global Minotor می‌گوید «تا به امروز هرگاه که بحران نمودار می‌شود سرمایه در دامن دلار پناه می‌گیرد. این دقیقاً وضعیتی است که پس از سقوط 2008 پیش آمد و اگرچه بحران در وال استریت آغاز شده بود ولی شاهد سرریز شدن چشمگیر سرمایه‌ی خارجی به دلار بودیم.» (49)

این مرحله از سرمایه‌ی مالی - انحصاری جهانی که به جهانی‌سازی تولید و نظام‌مندی رانت امپراتوری وابسته است به ایجاد یک الیگارشی مالی منجر شده و رشد سلسله‌مراتبی - عمدتاً در کشورهای مرکز - بازگشته است و دربرابرش هم طبقه‌ی کارگر جهانی است که به‌طور روزافزونی تعمیم‌یافته و اساساً پاره‌پاره است. بخش رهبری‌کننده‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار در کشورهای مرکز را می‌توان عمدتاً رانت‌خواران جهانی نامید که عمدتاً به رشد سرمایه‌ی انحصاری - مالی جهانی و هر چه بیشتر متمرکز شدنش وابسته‌اند. (50) بازتولید این نظام امپریالیستی جدید همان‌طور که سمیرامین در «سرمایه‌داری در عصر جهانی‌سازی» می‌گوید بر تداوم پنج موقعیت انحصاری وابسته است: (1) انحصار فناوری، (2) کنترل مالی بازارهای جهانی، (3) دسترسی انحصاری به منابع طبیعی زمین، (4) انحصار ارتباطات و رسانه‌های گروهی، و (5) انحصار سلاح‌های گشتار جمعی. (51) در پس همه‌ی این‌ها البته بنگاه‌های انحصاری غول‌پیکرند و درآمد 500 شرکت غول‌پیکر جهانی 30 درصد کل درآمد جهان است که به‌طور عمده به مرکز نظام سرمایه‌داری و بازارهای مالی عمده سرریز می‌شود. (52) همان‌گونه که بورون درباره‌ی 200 شرکت بزرگ فراملیتی اشاره می‌کند «دفتر مرکزی 96 درصدشان در هشت کشور است و به‌طور قانونی در این کشورها ثبت شده‌اند و اعضای هیئت مدیره‌شان هم در پایتخت این هشت کشور حضور دارند. کمتر از دو درصد از هیئت مدیران شهروند این کشورها نیستند. کار عمده‌ی این بنگاه‌ها جهانی است ولی دارایی و صاحبان‌شان اساس و پایه‌ی ملی دارند.» (53)

بین‌المللی‌کردن تولید در نظارت شرکت‌های غول‌پیکر فراملیتی از الگویی پیروی می‌کند که نخستین بار استفن هیمر و اخیراً ارنستو اسکره پاتینی بررسی کردند. به گفته‌ی اسکره پاتینی مشخصه‌ی این نوع جهانی‌سازی «تولید غیر متمرکز ولی کنترل متمرکز است... در نتیجه فرایند گسترش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی که دربرگیرنده‌ی یک جریان حرکت سود از کشورهای جنوب به کشورهای شمال، یا از کشورهای پیرامون به کشورهای مرکز قدرت امپراتوری سرمایه‌ی فراملیتی است.» (54)

امروزه واهمه‌ی فروریزی این نظام همه جا هست و آشکار است. هژمونی امریکا در عرصه‌های نظامی - که می‌تواند خرابی غیرقابل‌وصف ایجاد کند با قدرت روبه‌نزول توان کنترل و مدیریت حوادث ژئوپولیتیک که همراه با هژمونی اقتصادی سیر نزولی دارد. در مدارهای سیاست خارجی امریکا این نکته را خوب دریافته‌اند و شماری از متفکران برجسته بر این نکته تأکید دارند که سلطه‌ی یگانه امریکا دارد اندک‌اندک با یک امپراتوری مشترک (نظامی، اقتصادی و سیاسی) به‌وسیله‌ی سه‌گانه‌ی امریکا و کانادا، اروپای غربی و ژاپن جایگزین می‌شود. ایالات متحده اگرچه در جهان برجسته است ولی به‌طور روزافزونی تنها می‌تواند مثل یک «کلانتر» عمل کند آن‌هم تنها موقعی که «دستیاریان‌اش» (یعنی اروپای غربی و ژاپن) از آن حمایت می‌کنند همان‌طور که هاس در کتاب «شریف غیرمشتاق» و دیگر نوشته‌هایش نشان داد. (55) در نتیجه این سه‌گانه به رهبری امریکاست - نه مستقیماً به‌وسیله‌ی واشنگتن - که به‌طور روزافزونی می‌کوشد از طریق گروه هفت و ناتو خود را به‌عنوان حکومتگر تازه به دیگران تحمیل کند. هدف استفاده از ابزارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی در حمایت از منافع قدرت‌های امپریالیستی قدیمی در مرکز کشورهای سرمایه‌داری و گسترش آن است. در عین حال می‌کوشند تا خطر چین در حال صعود و روسیه‌ای که از بحران درمی‌آید و به‌طور کلی کشورهای نوظهور، و شورش‌های ضدنولیبرالی جهانی را که عمدتاً از نهضت‌های امریکای لاتینی برای سوسیالیسم انگیزه می‌گیرند مدیریت کنند.

هاس وضعیت کنونی جهان را «شکافندگی» می‌نامد. به عنوان شاهد، او به نقش امریکا در بی‌ثبات کردن خاورمیانه و شمال افریقا، صعود دولت اسلامی عراق و شام (داعش)، درگیری روزافزون بین امریکا و چین بر سر دریای جنوب چین، برآمدن روسیه به صورت یک قدرت جهانی (که خود را به شکل درگیری در کریمه و اوکراین نشان می‌دهد)، و جهت‌گیری غلط دولت‌ها (به عقیده‌ی هاس) در «برزیل، شیلی، کوبا و ونزوئلا»، و همین‌طور مجموعه‌ای از کوشش‌های ناموفق امریکا برای تغییر رژیم اشاره می‌کند. او نتیجه می‌گیرد «پرسش این نیست که آیا جهان شکافته می‌شود یا نه بلکه این است که با چه سرعتی و تا به کجا.» (56)

همه‌ی این‌ها بیانگر چیزی است که ایستوان مزارش «به‌طور بالقوه خطرناک‌ترین مرحله‌ی امپریالیسم» می‌نامد. (57) احتمالاً نشانه‌ی دیگری از جدی بودن وضع جهانی این است که کارشناسان بهداشت محیط زیست شوروی سابق و امریکا در دهه‌ی 1980 هشدار داده بودند که یک جنگ تمام عیار اتمی چنان زمستان اتمی ایجاد خواهد کرد که درجه حرارت کره‌ی زمین چندین درجه و احتمالاً چندین ده درجه کمتر می‌شود و زندگی نباتی و در کنار آن بشریت را نابود می‌کند. در برابر سناریوهایی از این قبیل بود که ای. پی. تامپسون درباره‌اش «یادداشت‌هایی درباره‌ی افراط‌گرایی - آخرین مرحله‌ی تمدن» را نوشت. (58) به نظر می‌رسد که جنگ بین قدرت‌های بزرگ خطر کنونی نیست. ولی بی‌ثباتی ناشی از بهره‌کشی وحشتناک و یک نظام جهانی گسترش‌طلب امپریالیستی به رهبری ایالات متحده امریکا

که در حال حاضر درگیر چند مداخله‌ی نظامی هم زمان است درکنار جنگ با هواپیماهای بدون خلبان (که در ضمن برنامه دارد که با صرف 200 میلیارد دلار سلاح اتمی فوق‌العاده‌اش را به‌روز کند) بعید نیست به صورتی در بیاید که یک درگیری مرگبار اتفاق بیفتد. تغییرات آب و هوایی به خودی خود - درکنار اداری امور به همان وضع سابق - می‌تواند تمدن را بی‌ثبات کند و بر خطر جنگ جهانی بیفزاید که به راحتی می‌تواند به صورت انهدام کره‌ی زمین در بیاید. (59)

مسئولیت نیروهای چپ در این شرایط مقابله با آن است یعنی به تعبیر لنین مقابله باید در همه‌ی حوزه‌ها باشد «تضادها، برخوردها، مشکلات و آشوب‌ها - نه فقط در عرصه‌ی اقتصاد بلکه سیاست و درسطم ملی و غیره» که به طور روزافزونی مشخصه‌ی دوره و زمانه‌ی کنونی است. یعنی باید جنبشی جهانی که «شجاع و نترس» باشد از پایین ایجاد شود که چالش اصلی‌اش انهدام امپریالیسم - یعنی کل بنیان سرمایه‌داری در این عصر - و جایگزین کردن آن با یک نظم اجتماعی برابری‌طلب، افقی، صلح‌جو، و پایدار باشد که تولیدکنندگان همبسته آن را مدیریت می‌کنند. (60)

متن اصلی را در پیوند زیر بخوانید.

<http://monthlyreview.org/2015/07/01/the-new-imperialism-of-globalized-monopoly-finance-capital/>

#### یادداشت‌ها

1. See, for example, Samir Amin, *The Law of Worldwide Value* (New York: Monthly Review Press, 2010); David Harvey, *The New Imperialism* (Oxford: Oxford University Press, 2003); Michael Hardt and Antonio Negri, *Empire* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 2000); John Bellamy Foster, *Naked Imperialism* (New York: Monthly Review Press, 2006); Leo Panitch and Sam Gindin, *The Making of Global Capitalism: The Political Economy of Global Empire* (London: Verso, 2013).
  2. Koebner and H.D. Schmidt, *Imperialism: The Story and Significance of a Political Word, 1840–1960* (Cambridge: Cambridge University Press, 1965), 175.
  3. Atilio A. Boron, *Empire and Imperialism* (London: Zed Press, 2005), 2–4.
  4. Samir Amin, *Capitalism in the Age of Globalisation* (London: Zed Press, 2014), vii–viii, *The Implosion of Contemporary Capitalism* (New York: Monthly Review Press, 2013), 17.
  5. Foster, *Naked Imperialism*; Richard N. Haas, “*The New Thirty Years’ War*,” *Foreign Affairs*, July 21, 2014, <http://cfr.org>.
  6. V.I. Lenin, *Imperialism, the Highest Stage of Capitalism: A Popular Outline* (New York: International Publishers, 1939); Nikolai Bukharin, *Imperialism and the World Economy* (New York: Monthly Review Press, 1973); Rosa Luxemburg, *The Accumulation of Capital* (New York: Monthly Review Press, 1951); Karl Kautsky, “Ultra-imperialism,” *New Left Review* I, no. 59 (January–February 1970): 41–46; Hilferding, *Finance Capital* (London: Routledge 2006; first German edition, 1910).  
مارکس به تفصیل درباره‌ی استعمار زمان خودش نوشت و نوشته‌هایش از چند مرحله گذشتند و در نهایت روی مسائلی چون شرایط نابرابر، بهره‌کشی و توسعه‌نیافتگی ناشی از امپریالیسم تمرکز کردند. انگلس هم مشاهدات قابل توجهی داشت. این مقدمه ولی روی آن چه که به‌دستی می‌توان از آن دوره‌ی کلاسیک نظریه‌پردازی درباره‌ی امپریالیسم در سنت مارکسی دانست در دهه‌ی دوم قرن بیستم تمرکز کرده است که بعد با تدوین نظریه‌ی وابستگی و بررسی سیستم جهانی گسترش یافت. با این همه نظر مارکس از دهه‌ی 1860 به بعد به‌طور کلی با خطوط اصلی نظریه‌های کلاسیک مارکسی درباره‌ی امپریالیسم که بعد از سوی لنین، مائو و سنت کلی وابستگی تدوین شد همخوانی دارد. در این باره ن.گ.
- Kenzo Mohri, “Marx and Underdevelopment,” *Annals of the Institute of Social Science* 19 (1978): 35–61; Sunti Kumar Ghosh, “*Marx on India*,” *Monthly Review* 35, no. 8 (January 1984): 39–53; John Bellamy Foster, “*Marx and Internationalism*,” *Monthly Review* 52, no. 3 (July–August 2000): 11–22.
- این نگاه به تفسیر نظریه‌ی کلاسیک مارکسی از امپریالیسم با دیدگاه کسانی چون بیل وارن: امپریالیسم آغازگر سرمایه‌داری (لندن ورسو 1980) ترکیب شده است.
7. Bukharin, *Imperialism and the World Economy*, 17–19, 41, 80–84. The brilliance of Bukharin’s analysis was a product of its formal dialectic: Part I: “World Economy and the Process of Internationalisation of Capital”; Part Two: “World Economy and the Process of Nationalisation of Capital”; Part Three: “Imperialism as the Reproduction of Capitalist Competition on a World Scale.”

- درباره‌ی این که لنین برخلاف لوکزامبورگ بررسی اش از امپریالیسم را براساس بررسی بحران اقتصادی بنا نکرد (که از نظر او کار بیهوده ای بود) و هم چنین تفاوت بین لنین و لوکزامبورگ درباره انحصار و امپریالیسم بنگرید به مباحث
- Harry Magdoff, [\*Imperialism; From the Colonial Stage to the Present\*](#) (New York: Monthly Review Press, 1978), 263–73, and Prabhat Patnaik, *What Ever Happened to Imperialism and Other Essays* (New Delhi: Tulika, 1995), 80–101.
8. I. Lenin, *Imperialism, the Highest Stage of Capitalism*, 88, and “Introduction,” in Bukharin, *Imperialism and the World Economy*, 10–11.
9. Lenin, *Imperialism, the Highest Stage of Capitalism*, 91–92.
10. Kautsky, “Ultra-imperialism,” 46.
11. Lenin, “Introduction,” in Bukharin, *Imperialism and the World Economy*, 13–14.
12. I. Lenin, *Collected Works*, vol. 22 (Moscow: Progress Publishers, no date, 1974 printing), 193; John Bellamy Foster and Henryk Szlajfer, “Introduction,” in Foster and Szlajfer, eds., [\*The Faltering Economy\*](#) (New York: Monthly Review Press, 1984), 21; Lenin, “Introduction,” in Bukharin, *Imperialism and the World Economy*, 13–14; Lenin, *Imperialism, the Highest Stage of Capitalism*, 15; John A. Hobson, *Imperialism: A Study* (Ann Arbor: University of Michigan Press, 1972), 356.
13. See Research Unit for Political Economy, [\*“On the History of Imperialism Theory,” Monthly Review\*](#) (December 2007): 42–50; V.I. Lenin, *On the National and Colonial Questions: Three Articles* (Peking: Foreign Languages Press, 1967), 20–29, [\*“Address to the All Russia Congress of Communist Organizations of the East,”\*](#) November 22, 1919, <https://marxists.org>; Comintern, “Supplementary Theses” (Attached to Lenin’s [\*“Preliminary Draft Theses on the National and Colonial Questions”\*](#)), July–August, 1920, <http://revolutionarydemocracy.org>.
14. Comintern, “Supplementary Theses.”
15. Research Unity for Political Economy, “On the History of Imperialism Theory,” 45–47; Jane Degras, ed., *The Communist International: Documents, 1919–1943* (Oxford: Oxford University Press, 1965), vol. 2, 534–46.
16. Paul A. Baran, [\*The Political Economy of Growth\*](#) (New York: Monthly Review Press, 1957); José Carlos Mariátegui, [\*An Anthology\*](#) (New York: Monthly Review Press, 2011); Andre Gunder Frank, [\*Capitalism and Underdevelopment in Latin America\*](#) (New York: Monthly Review Press, 1967); Vijay Prashad, *The Darker Nations: A People’s History of the Third World* (New York: The New Press, 2007); Samir Amin, *Accumulation on a World Scale* (New York: Monthly Review Press, 1974); “Samir Amin (born 1931)” (autobiography), in Philip Arestis and Malcolm Sawyer, *A Biographical Dictionary of Dissenting Economists* (Northampton, MA: Edward Elgar, 2000), 1–6; Che Guevara, *Che Guevara and the Cuban Revolution: Writings and Speeches* (Sydney: Pathfinder/Pacific and Asia, 1987).
17. Che Guevara, *Che Guevara and the Cuban Revolution*, 337–39.
18. For a history of the revolutionary waves in the twentieth century see L.S. Stavrianos, *Global Rift* (New York: William Morrow, 1981).
19. Samir Amin, *Accumulation on a World Scale*, 18–20, *Unequal Development* (New York: Monthly Review Press, 1977), 72–78, *Delinking* (London: Zed Press, 1985), 116–20, [\*“Self-Reliance and the New International Economic Order,” Monthly Review\*](#) 29, no. 3 (July–August 1977): 1–21.
- وجود امپریالیسم همان گونه که امین تأکید می‌کند نشان می‌دهد که اقتصادهای مرکز در واقع کاملاً متکی به خود نیستند. با این همه ولی همچنان می‌توان ساختارهای انباشت اقتصادهای سرمایه‌داری پیشرفته را متکی به خود و خود تولیدکننده - به همان تعبیر مارکسی از آن دانست ( به حدی که حتی می‌توان الگوهای نظری بر این اساس ساخت). این کاملاً با وضعیت موجود در کشورهای پیرامونی فرق می‌کند که غیر سازمان‌یافته است - چون با مناسبات امپریالیستی و وابسته که از بیرون تحمیل می‌شود مشخص می‌شوند و یک پروژه‌ی ملی توسعه به چند دلیل با موانع روبه‌رو می‌شود. «در نتیجه قطع این رابطه و بریدن از منطق بیرونی امپریالیستی - که می‌تواند به دولت‌ها یک فضای مستقل برای فعالیت داده و امکان ایجاد الگوی توسعه‌ی متکی به خود بدهد ضروری است. اگرچه نظر امین در این‌باره در گذر سالها در واکنش به تغییراتی که در نظام جهانی پیش آمده و شرایطی که در مقابل کشورهای پیرامونی وجود دارد، تغییر کرده است ولی اساس دیالکتیکی دیدگاه‌اش حفظ شده است.

20. See, in particular, Immanuel Wallerstein, *The Capitalist World-Economy* (Cambridge: Cambridge University Press, 1979). Other thinkers who played roles in the turn to world-system analysis included Amin, Frank, and Giovanni Arrighi.
21. Paul A. Baran and Paul M. Sweezy, *Monopoly Capital* (New York: Monthly Review Press, 1966), 107–8; Paul M. Sweezy, “Obstacles to Economic Development,” in C.H. Feinstein, *Socialism, Capitalism, and Economic Growth* (Cambridge: Cambridge University Press, 1967), 194–95.
22. Harry Magdoff, *The Age of Imperialism* (New York: Monthly Review Press, 1969), 198.
23. Baran and Sweezy, *Monopoly Capital*, 183–84, 191–202. The military-base approach to empire was to be developed further in subsequent works, up to the present. See Foster, *Naked Imperialism*, 55–66.
24. Magdoff, *Imperialism: From the Colonial Age to the Present*.
25. Harry Magdoff, *Globalization: To What End?* (New York: Monthly Review Press, 1992), 4–5.
26. Hardt and Negri, *Empire*, xii–xiv, 9–10, 165, 178–82, 188–90, 333–35, *Multitude* (London: Penguin Books, 2004), xiii–xiv, and *Commonwealth* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 2009). For critique of Hardt and Negri, see Boron, *Empire and Imperialism*. See also Ellen Meiksins Wood, *Empire of Capital* (London: Verso, 2003), 6, 137–42.
27. Ernest Mandel, *Late Capitalism* (London: Verso, 1975), 332–42; Ernesto Screpanti, *Global Imperialism and the Great Crisis* (New York: Monthly Review Press, 2014), 51–53.
- مندل به عنوان مثال‌های خود درباره‌ی سوپرامپریالیسم به کتاب سرمایه‌ی انحصاری باران و سوییزی و عصر امپریالیسم مگداف اشاره می‌کند. ولی این اشاره به این دو درست نیست. باران و سوییزی تنها یک کشور اروپایی (یونان) را جزو مناطق تحت «امپراتوری امریکا» دانستند (و ژاپن را در آسیا کنار گذاشتند) و مگداف هم که به خاطر اصرار خود در همه‌ی نوشته‌هایش بر اهمیت ادامه‌دار رقابت بین سرمایه‌داران شهرتی بهم زده است. ن.ک. باران و سوییزی سرمایه‌ی انحصاری صص 183-84 و مگداف جهانی‌سازی صص 7-7
28. Panitch and Gindin, *The Making of Global Capitalism*, 275; Michael Hudson, *Super Imperialism: The Origin and Fundamentals of US World Dominance* (London: Pluto, 2003); Peter Gowan, *The Global Gamble* (London: Verso, 1999).
29. William I. Robinson, *A Theory of Global Capital* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 2004), 44–49; Leslie Sklair, *The Transnational Capitalist Class* (Oxford: Blackwell, 2001); William Carroll, *The Making of a Transnational Capitalist Class* (London: Zed Books, 2010). For a critique see Samir Amin, “[Transnational Capitalism or Collective Imperialism](http://pambazuka.net),” *Pambazuka News*, March 23, 2011, <http://pambazuka.net>; Screpanti, *Global Imperialism and the Great Crisis*, 57–58.
30. Harvey, *The New Imperialism*, 87–89, 109, 138–69; David Harvey, *The Limits to Capital* (London: Verso, 2006), xvi, xxiii–xxiv.
- استفاده از عبارت «اضافه‌انباشت» برای بیان تناقضات عمومی سرمایه‌داری انحصاری را سوییزی در دهه‌ی 1950 ارائه کرد و در دهه‌های 1970 و 1980 بر آن تاکید شد. «مشکل جذب مازاد» تز مرکزی‌ای بود که باران و سوییزی در سرمایه‌ی انحصاری بررسی کردند. این مقوله‌ها از جمله مشکل ظرفیت مازاد در حال حاضر به‌وسیله‌ی هاروی و دیگران برای بررسی مشکلات ناشی از انباشت مورد استفاده قرار می‌گیرد.
- See David Harvey, *The Enigma of Capital* (Oxford: Oxford University Press, 2010), 31–32, 94–101; John Bellamy Foster, *The Theory of Monopoly Capitalism (New Edition)* (New York: Monthly Review Press, 2014), 83–101.
31. Harvey, *The New Imperialism*, 208–11.
32. Harvey, *The New Imperialism*, 210.
33. International Labour Organization (ILO), “Table 4a. Employment by aggregate sector (by sex),” in *Key Indicators of the Labour Market (KILM)*, 8th Edition (software package, extracted May 2015); “[Economic Groupings and Composition](http://unctadstat.unctad.org)” United Nations Conference on Trade and Development (UNCTAD), <http://unctadstat.unctad.org>.
- به هر کشور بیرون‌رفته از پایگاه داده KILM یک گروه اقتصادی با استفاده از طرح طبقه‌بندی UNCTAD اختصاص داده شد (از همه مهمتر ، در فهرست «کشورهای در حال توسعه»). داده‌ی ILO- KILM به خاطر دردسترس نبودن است (به‌خصوص برای هند، که تنها برای پنج سال آمار داریم (برای دوره‌ی 2006 تا 2012 ، درباره‌ی پنج کشور عمده‌ای که برای‌شان آمار نداشتیم با استفاده از روش تخمین خطی و

یا استفاده از نرخ‌های رشد و رکود در سال‌های اخیر و برای همه‌ی مقوله‌های اقتصادی این کشورها شامل چین (2012)، هند (2006-2009)، اندونزی (2012)، مکزیک (2010)، ایالات متحده آمریکا (2011-2012)، و ژاپن (2011-2012) است. در غیر این صورت آمارها همان‌طور که گزارش شد عنوان شده‌اند و باید در پیوند با اشتغال صنعتی در کشورهای جنوب که مقوله‌ی داده‌های آماری در آن‌ها مهم‌تر است با احتیاط در نظر گرفته شوند.

The above data was compiled by R. Jamil Jonna. For an earlier version see John Bellamy Foster, Robert W. McChesney, and R. Jamil Jonna, "[The Global Reserve Army of Labor and the New Imperialism](#)," *Monthly Review* 63, no. 6 (November 2011): 4.

34. "Inward and outward foreign direct investment flows, annual, 1970-2013 – Percentage of total world," UNCTAD, <http://unctadstat.unctad.org>. See also Martin Hart-Landsberg, *Capitalist Globalization* (New York: Monthly Review Press, 2013), 19.

35. "Nominal and real GDP, total and per capita, annual, 1970–2013: US Dollars at constant prices (2005) and constant exchange rates (2005) per capita; and "Total population, annual, 1950–2050 (thousands)," UNCTAD, <http://unctadstat.unctad.org>.

از آن‌جا که UNCTADstat یک دسته‌بندی برای کشورهای گروه هفت G7 ندارد، تولید ناخالص داخلی سرانه‌ی واقعی با استفاده از تولید ناخالص داخلی واقعی و جمعیت کشور محاسبه شد. «اقتصادهای کم‌توسعه‌یافته» یک زیرمجموعه «کشورهای در حال توسعه منهای چین» است. توجه داشته باشید که دسته‌ی دوم شامل «چین بزرگ»، «هنگ کنگ» SAR، «استان تایوان» و «ماکائو» SAR می‌باشد. برای «گروه بندی و ترکیب اقتصادی» کشورها به این سایت مراجعه کنید <http://unctadstat.unctad.org>. به آر جمیل یونا به خاطر بررسی و جمع‌آوری آمارها مدیونم..

36. "[The Headwinds Return](#)," *The Economist*, September 13, 2014, <http://economist.com>.

37. "[Globalization's Critical Imbalances](#)," *McKinsey Quarterly*, June 2010, <http://mckinsey.com>.

38. Foster, McChesney, and Jonna, "The Global Reserve Army of Labor and the New Imperialism," 19–26.

39. Pankaj Ghemawat, *Redefining Global Strategy* (Boston: Harvard Business School Press, 2007), 169–96; Kenneth L. Kraemer, Greg Lindinen, and Jason Dedrick, "[Capturing Value in Global Networks: Apple's iPad and iPhone](#)," Paul Merage School of Business, University of California, Irvine, July 2011, <http://pcic.merage.uci.edu>, 5, 11. On the structure of Chinese manufacturing imports and exports see Hart-Landsberg, *Capitalist Globalization*, 16–22, 31–36. On the role of migrant labor in China see Foster and McChesney, *The Endless Crisis*, 174–76.

40. Nir Kshetri and Nikhilesh Dholakia, "Offshoring High Value Functions," in Farok J. Contractor, et al., eds., *Global Outsourcing and Offshoring* (Cambridge: Cambridge University Press, 2011), 336. Examples of Non-Equity Modes of International Production given by UNCTAD include "contract manufacturing, services outsourcing, contract farming, franchising, licensing and management contracts"; see *World Investment Report, 2011*, <http://unctad.org>, 123.

41. Zahid Hussain, "[Financing Living Wage in Bangladesh's Garment Industry](#)," End Poverty in South Asia, South Asian Region of the World Bank, August 3, 2010, <http://blogs.worldbank.org>; Worker Rights Consortium, "[The Impact of Substantial Labor Cost Increases on Apparel Retail Prices](#)," accessed May 14, 2015, <http://senate.columbia.edu>.

42. Tony Norfield, "[What the 'China Price' Really Means](#)," *Economics of Imperialism*, June 4, 2011 (updated September 25, 2014), <http://economicsofimperialism.blogspot.com>, and "[T-Shirt Economics Update](#)," September 24, 2014, <http://economicsofimperialism.blogspot.com>; Hussain, "Financing Living Wage in Bangladesh's Garment Industry." On the issue of value added see John Smith, "[The GDP Illusion: Value Added versus Value Capture](#)," *Monthly Review* 64, no. 3 (July–August 2012): 86–102.

43. Walter LaFeber, *Michael Jordan and the New Global Capitalism* (New York: W.W. Norton, 2002), 107, 126, 147–49; Jeff Ballinger, "[Nike Does It to Vietnam](#)," *Multinational Monitor* 18, no. 3 (March 1997), <http://multinationalmonitor.org>.

44. Haass, "[The New Thirty Years' War](#)," and "[The Unraveling](#)," *Foreign Affairs*, November–December 2014, <https://foreignaffairs.com>; Foster, *Naked Imperialism*, 97–106; National Intelligence Council, *Global Trends*

- 2005 (Washington, DC, 2008), 60–61; [“Obama Contends with Arc of Instability Unseen Since ’70s,”](#) *Wall Street Journal*, July 17, 2014, <http://wsj.com>.
45. Michael Klare, *Rising Powers, Shrinking Planet* (New York: Henry Holt, 2008), 236–37.
46. Smith, [“The GDP Illusion”](#); Samir Amin, *The Implosion of Contemporary Capitalism* (New York: Monthly Review Press, 2013), 21.
47. [“£13tn Hoard Hidden from Taxman by Global Elite,”](#) *Guardian*, July 21, 2012, <http://theguardian.com>; Nicholas Shaxson, *Treasure Islands* (London: Palgrave Macmillan, 2011), 7.
48. See John Bellamy Foster, Hannah Holleman, and Robert W. McChesney, [“The U.S. Imperial Triangle and Military Spending,”](#) *Monthly Review* 60, no. 5 (2008): 1–19.
49. In the relation of stagnation to the financialization of accumulation see John Bellamy Foster and Robert W. McChesney, *The Endless Crisis* (New York: Monthly Review Press, 2012), 49–64; Fred Magdoff and John Bellamy Foster, [“Stagnation and Financialization,”](#) *Monthly Review* 66, no. 1 (May 2014): 1–23; and Harry Magdoff and Paul M. Sweezy, *Stagnation and the Financial Explosion* (New York: Monthly Review Press, 1987). On Piketty see John Bellamy Foster and Michael D. Yates, [“Piketty and the Crisis of Neoclassical Economics,”](#) *Monthly Review* 66, no. 6 (November 2014): 1–24; Paul M. Sweezy, [“More \(or Less\) on Globalization,”](#) *Monthly Review* 49, no. 4 (September 1997): 1–4; Yanis Varoufakis, *The Global Minotaur* (London: Zed, 2011), 100–102.
50. On the growing role of dynastic wealth see Thomas Piketty, *Capital in the Twenty-First Century* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 2014), 439–43.
51. Amin, *Capitalism in the Age of Globalization*, 4–5.
52. [“Compustat North America, Fundamentals Annual,”](#) Wharton Research Data Services (Standard & Poor, 2015), <http://wrds-web.wharton.upenn.edu>; “Nominal and real GDP, total and per capita, annual, 1970–2013: US Dollars at current prices and current exchange rates in millions,” UNCTAD, <http://unctadstat.unctad.org>; [“GLOBAL 500 2014,”](#) *Fortune*, <http://fortune.com> (data is for fiscal year 2013).
- برای به دست آوردن برآوردی تقریبی از تعداد شرکت‌های جهانی غایب در پایگاه داده‌های COMPUSTAT برای سال 2013، 500 شرکت برتر از نظر درآمد با آمارهای فورچون 500 (که آن هم بر مبنای درآمد رتبه‌بندی شده است) مقایسه شد. در لیست فورچون نه شرکت بود که در پایگاه داده COMPUSTAT قرار نگرفته بودند که پنج‌تای آن‌ها دولتی بود و چهار شرکت دیگر هم چینی بودند. کل درآمد شرکت‌های به حساب نیامده 1.48 تریلیون دلار بود که باعث شد سهم فورچون 500 در 2013 در حدود دو درصد افزایش یابد. بر اساس داده‌های آماری فورچون 500 برای سال‌های قبل، اگر همه‌ی این شرکت‌ها به حساب بیایند سهم این شرکت‌ها از درآمد جهان برای هر سال بررسی به‌طور متوسط هفت درصد بیشتر می‌شود.
- This data was analyzed and compiled by R. Jamil Jonna. For an earlier version see John Bellamy Foster, Robert W. McChesney, and R. Jamil Jonna, [“Monopoly and Competition in the Twenty-First Century,”](#) *Monthly Review* 62, no. 11 (April 2011): 12.
53. Boron, *Empire and Imperialism*, 46.
54. Screpanti, *Global Imperialism and the Great Crisis*, 18–19; Stephen Hymer, *The Multinational Corporation* (Cambridge: Cambridge University Press, 1979), 64.
55. Richard N. Haass, *The Reluctant Sheriff* (Washington, DC: Brookings Institution Press, 1997), *Intervention* (Washington, DC: Carnegie Endowment for World Peace, 1999).
56. Haass, “The Unraveling.”
57. Istvan Mészáros, *Socialism or Barbarism* (New York: Monthly Review Press, 2001), 23–56.
58. See M.I. Budyko, G.S. Golitsyn, and Y.A. Izrael, *Global Climatic Catastrophes* (New York: Springer-Verlag, 1988); John Bellamy Foster, [“Late Soviet Ecology and the Planetary Crisis,”](#) *Monthly Review* 67, no. 2 (June 2015): 1–20; E.P. Thompson, *Beyond the Cold War* (New York: Pantheon, 1982), 41–80.
59. On U.S. nuclear spending see [“S. Nuclear Forces, 2014,”](#) *Bulletin of Atomic Scientists*, January 7, 2014, <http://thebulletin.org>.
60. Amin, *The Implosion of Contemporary Capitalism*, 133–43.